

***Ibrā' Mahr al-Mithl* (Acquittal of
Stipulated Dower); Comparative Study
of Jurisprudence of Islamic
Denominations**

Maryam Ossadat Mohaghegh Damad ^{1*},
Masoumeh Monfared Mosghani ²

1- Assistant Professor of Imam Sadiq University (AS),
Sisters Campus, Tehran, Iran.

2- Ph.D. student of Imam Sadegh University (AS),
Sisters Campus, Tehran, Iran.

Received Date: 2023/01/19

Accepted Date: 2023/06/17

Abstract

According to *ibrā'* (acquittal), a person relinquishes the right to claim what is owed to the other party. The wife's right over the stipulated dower as a financial right can be subject to *ibrā'*. Knowing and being ignorant to the amount of dowry and the time of its obligation on the spouse are factors influencing the decree of such acquittal. The present study, based on a descriptive-analytical method with library tools, tries to answer this basic question: "What is the ruling on *ibrā' mahr al-mithl* (acquittal of stipulated dower) from the perspective of Imami and Sunni jurists?" There are two views among the Imami jurists regarding the time of legal obligation of *mahr al-mithl*: Some believe that *mahr al-mithl* is obligatory through marriage, resulting in the validity of acquittal, while others believe that it is obligatory after intercourse, resulting in the invalidity of acquittal before intercourse. The Imami jurists mostly do not consider ignorance of the amount of *mahr al-mithl* to be effective in the validity of acquittal. Shafi'i, Maliki, and Hanafi jurists also consider the intercourse to cause the obligation of *mahr al-mithl*; However, the Shafi'i jurists do not consider ignorance of the amount of *mahr al-mithl* to be effective in the invalidity of discharge, and the Maliki and Hanafi jurists do not consider the lack of knowledge of the amount of *mahr al-mithl* as an obstacle to the validity of acquittal. According to Hanbalis, *mahr al-mithl* becomes obligatory with the marriage contract, and intercourse and ignorance of the amount of the dowry do not play a role in it. It seems that since the dowry is in exchange for *bad'*, it is the penetration (intercourse) that causes the obligation of *mahr al-mithl*, and so after the penetration, in order for the marriage not to be a mere exchange, ignorance of the amount of *mahr al-mithl* does not affect its

**ابراء مهرالمثل؛ مطالعه تطبیقی فقه مذاهب
اسلامی**

مریم‌السادات محقق‌داماد^{۱*}، معصومه منفرد مسغانی^۲

۱- استادیار دانشگاه امام صادق(ع)، پردیس خواهران، تهران، ایران.

۲- دانشجوی مقطع دکتری حقوق خصوصی دانشگاه امام صادق(ع).

پردیس خواهران، تهران، ایران.

دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۱۰/۲۹

پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۰۳/۲۷

چکیده

بهموجب ابراء، شخص حق مطالبه‌ای آنچه را که به ذمه طرف مقابل تعلق گرفته است، اسقاط می‌نماید. حق زوجه بر مهرالمثل به‌عنوان یک حق مالی، می‌تواند موضوع ابراء قرار گیرد. علم و جهل نسبت به مقدار مهرالمثل و زمان وجوب آن بر ذمه زوج، مؤلفه‌هایی تأثیرگذار بر حکم وضعی چنین ابرائی به‌شمار می‌روند. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و به‌صورت کتابخانه‌ای درصدد پاسخ به این پرسش اساسی است که حکم ابراء از مهرالمثل از منظر فقهای امامیه و اهل سنت چیست؟ درخصوص زمان وجوب مهرالمثل، دو قول در میان فقهای امامیه وجود دارد؛ برخی قائل به وجوب مهرالمثل به‌واسطه‌ی نکاح و در نتیجه صحت ابراء و برخی قائل به وجوب آن پس از نزدیکی و بطلان ابراء پیش از نزدیکی هستند. مشهور فقهای امامیه، جهل به مقدار مهرالمثل را در صحت ابراء مؤثر نمی‌دانند. فقهای شافعیه، مالکیه و حنفیه دخول را نیز موجب وجوب مهرالمثل می‌دانند؛ لکن فقهای شافعیه جهل به مقدار مهرالمثل را موجب بطلان و فقهای مالکیه و حنفیه عدم علم به مقدار مهرالمثل را مانع صحت ابراء نمی‌دانند. از نظر حنابله، مهرالمثل با عقد نکاح واجب می‌شود و دخول و جهل به مقدار مهرالمثل، نقشی در آن ندارد. به‌نظر می‌رسد از آن رو که مهر عوض بضع است، دخول است که موجب وجوب مهرالمثل می‌شود و پس از دخول، به منظور این که نکاح همچون معاوضه‌ی صرف نباشد، جهل به مقدار مهرالمثل در صحت آن بی‌تأثیر است، مگر آنکه جهل به حدی باشد که زوجه فاقد قصد تصور شود.

واژگان کلیدی: ابراء مهرالمثل، اسقاط حق دینی، عوض بضع،

زمان وجوب مهر.

validity, unless the ignorance is such that the wife is imagined to lack intention.

Keywords: *ibrā' mahr al-mithl*, relinquishing *jus in personam*, exchange for *baq'*, time of legal obligation of dowry .

Email: m.mohaghegh@isu.ac.ir

*: نویسنده مسئول



۱. مقدمه

انسان در طول حیات خود به اسباب مختلف صاحب حق می‌شود و افراد دیگری در مقابل او به جهت وجود همین اسباب، متعهد و مکلف می‌گردند. یکی از این اسباب، نکاح است که به موجب آن، حق بر مهر بر زوجه ثابت می‌شود و تکلیف به پرداخت مهر بر ذمه‌ی زوج قرار می‌گیرد. گاه زوجه تصمیم می‌گیرد از حقی که به واسطه‌ی نکاح برای او حاصل شده است (در مقابل زوج)، گذشت نماید و زوج نیز در خصوص آن، دیگر در مقابل او تکلیفی نداشته باشد؛ لذا در چنین شرایطی اقدام به ابراء می‌نماید. ابراء یکی از اعمال حقوقی‌ای است که به موجب آن، شخص حق مطالبه‌ی آنچه را که به ذمه طرف مقابل تعلق گرفته است، اسقاط می‌نماید. از آنجا که مهر در نکاح نقشی محوری و کلیدی ندارد و از عناصر تشکیل‌دهنده‌ی نکاح محسوب نمی‌شود، گاه زوجین بدون این‌که مهری برای زوجه تعیین نموده باشند، اقدام به نکاح می‌نمایند؛ یعنی در این خصوص سکوت می‌نمایند یا ذکر می‌کنند که زن مهر ندارد یا این‌که مهر تعیین شده؛ اما به جهات و دلایل مختلف مهرالمسمی باطل است. در تمامی این موارد، مهرالمثل تحت شرایطی می‌تواند به زوجه تعلق گیرد.

از آنجا که موضوع ابراء حقوق مالی است، شامل حق زوجه بر مهرالمثل نیز می‌شود. صحت ابراء از مهرالمثل از دو منظر قابل بررسی است؛ یک منظر: بحث علم و جهل به مقدار مهرالمثل است که زوجه اقدام به ابراء آن می‌نماید و نیز تأثیر این علم و جهل در صحت و بطلان ابراء؛ منظر دیگر: بحث زمان وجوب مهرالمثل بر ذمه‌ی زوج است، مبنی بر این‌که آیا مهرالمثل با وقوع عقد نکاح بر ذمه‌ی زوج ثابت می‌شود یا دخول شرط وجوب مهرالمثل است و عقد نکاح تنها استحقاق این وجوب را فراهم می‌آورد که در این صورت نیز بر صحت ابراء در زمان قبل و بعد از دخول تأثیرگذار است. پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این پرسش اساسی است که حکم ابراء از مهرالمثل از منظر فقهای امامیه و اهل سنت چیست؟ و این‌که در این خصوص چه تفاوتی میان آن‌ها وجود دارد؟ در ادامه، پس از بررسی و تبیین مفاهیم به‌کار رفته، به بررسی حکم ابراء از مهرالمثل از منظر فقهای امامیه، شافعیه، حنابله، حنفیه و مالکیه و نیز دلایل ایشان پرداخته خواهد شد.

۲. مفهوم شناسی

۲-۱. ابراء

ابراء از نظر لغوی به معنای خلاصی و آزاد کردن و همچنین رها کردن از دین و حق، اعم از حق مالی و غیرمالی است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۱/ ۳۲-۳۱). در قرآن کریم برای بیان مفهوم ابراء از واژگان «تصدق» و «عفو» استفاده شده است. خداوند متعال در آیه ۲۸۰ سوره مبارکه بقره^۱ برای بخشش طلب از «تصدقوا» استفاده کرده است که به واسطه این بخشش، طلبکار از حق خود بر مطالبه طلب صرف نظر می نماید و از ذمه بدهکار بری می گردد و این همان چیزی است که به واسطه ابراء رخ می دهد.

از دیگر آیاتی که خداوند متعال از «تصدق» استفاده کرده است، آیه ۹۲ سوره مبارکه نساء^۲ است. در آیه مذکور، بخشش و صرف نظر از دیه با «بصدقوا» بیان شده است؛ زیرا خانواده مقتول با بخشش دیه، حق خود را اسقاط می نمایند و ذمه قاتل را نسبت به دیه بری می سازند و پس از آن قاتل دیگر تعهدی به پرداخت دیه نخواهد داشت؛ همان گونه که در ابراء نیز چنین است. در آیه ۴۵ سوره مبارکه مائده^۳ نیز برای بخشش حق قصاص، از واژه «تصدق» استفاده شده است که مجنی علیه با این کار حق خود را مبنی بر قصاص جانی اسقاط و از قصاص وی صرف نظر می نماید که مصداقی از ابراء و بخشش در حقوق غیرمالی است. از دیگر واژه هایی که در قرآن کریم استفاده شده است و همان معنای ابراء را می رساند، واژه «عفو» است که خداوند متعال در آیه ۲۳۷ سوره مبارکه بقره^۴ برای بخشش و ابراء از مهر، از واژه «عفو» استفاده نموده است.

ابراء از اعمال حقوقی و از اسباب سقوط تعهدات محسوب می شود که نتیجه آن، برائت ذمه مدیون است و این نتیجه حاصل اسقاط دین از طرف دائن و به عبارتی دیگر، محصول تملیک دین به مدیون است (محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ۲/ ۲۵۰). حقیقت ابراء اسقاط مال یا حق مالی شخصی است که بر ذمه

۱. «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ».

۲. «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةً وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا».

۳. «وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ».

۴. «وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنَصَفْ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ».

دیگری قرار گرفته است (نجفی، ۱۳۵۹ق، ۲/ ۴۴). بنابراین، موضوع ابراء دین است و نه عین (گیلانی، ۱۴۰۷ق، ۴۳۱). به بیان دیگر، ابراء اسقاط آن چیزی است که بر ذمه شخص قرار گرفته است (نجفی، ۱۴۲۲ق، ۲۴۸؛ حلی، ۱۴۰۸ق، ۴/ ۲۲۷) و به واسطه آن ذمه کسی که حقی از دیگری بر گردن دارد تا ابد فراغت می‌یابد (خویی، بی تا: ۶/ ۲۸۷).

ابراء وسیله از بین بردن اشتغال ذمه (خویی، بی تا، ۶/ ۲۷۰) و مسقط حق است (شریف مرتضی، ۱۴۱۵ق، ۲۷۱؛ حلی، ۱۴۰۸ق، ۲/ ۲۷۶؛ حلی، ۱۴۱۳ق، ۷/ ۱۷۵؛ عاملی کرکی، ۱۴۱۴ق، ۵/ ۳۲۷) و از طریق آن، فرد حق مطالبه آن چیزی را که به ذمه طرف مقابل تعلق گرفته است، اسقاط می‌نماید (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ۷/ ۴۷۱). بنابراین، ابراء اسقاط حق است و نه تملیک و انتقال بلاعوض حق (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۳ق، ۲/ ۳۱۳-۳۱۲) و به جهت اینکه تملیک نیست، عقد محسوب نمی‌شود بلکه نوعی ایقاع است و بعد از وقوع ابراء، نمی‌توان آن را فسخ یا اقاله نمود (نجفی، ۱۳۵۹ق، ۲/ ۴۴).

آنچه متعلق ابراء قرار می‌گیرد باید شروطی داشته باشد که عبارتند از: ۱) حقی که ابراء می‌شود باید حقی قابل اسقاط باشد و نه حکم؛ ۲) حقی باشد که بر ذمه دیگری ثابت شده باشد^۱ و نه حقی که به عین خارجی تعلق گرفته باشد (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۳ق، ۲/ ۳۱۳-۳۱۲). با توجه به شرط دوم، باید به تفاوت میان مفاهیم ابراء، اسقاط و اعراض توجه نمود. اعراض عبارت است از صرف نظر کردن از حق عینی و ابراء عبارت است از صرف نظر کردن از حق دینی و اسقاط عبارت است از صرف نظر کردن از هرگونه حقی (محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ۱/ ۲۶۳). به طور کلی، متعلق حق دو صورت خواهد داشت: ۱. گاه متعلق حق، عهده و ذمه دیگری است؛ ۲. گاه متعلق حق، عینی معین است (محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ۲/ ۲۵۱). اگر متعلق حق، ذمه باشد، اسقاط آن را «ابراء» می‌گویند و اگر متعلق حق، عین معینی باشد، برای اسقاط آن به طور معمول واژه «ابراء» به کار نمی‌رود، مگر این که آثار ابراء مورد نظر باشد. به عبارت دیگر، بین ابراء و اسقاط، رابطه عموم و خصوص وجود دارد؛ با این توضیح که هر جا ابراء باشد، اسقاط نیز هست، ولی ممکن است بعضی موارد مصداقی از اسقاط باشد؛ اما ابراء نباشد؛ مانند اسقاط حق شفعه و حق سکنی که به آن ابراء گفته نمی‌شود (محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ۲/ ۲۵۲-۲۵۱).

۱. تمام حقوق شخصی‌ای که طرف مقابل ملزم است به آن وفا کند، می‌تواند مورد ابراء قرار گیرد؛ اعم از این که حق مالی باشد یا غیرمالی.

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، یکی از شرایط متعلق ابراء آن است که حق بر ذمه شخص ثابت شده باشد. تمامی فقها ابراء دین ثابت بر ذمه را صحیح می‌دانند؛ اعم از این‌که دین مذکور مستقر باشد یا متزلزل، حال باشد یا مؤجل. ایشان همچنین ابراء دین غیرثابت را باطل می‌دانند؛ لذا کسی نمی‌تواند دیگران را از دیونی که در آینده به او خواهند داشت، بری کند. بدین معنا که ابراء به معنای اسقاط و در نتیجه فرع بر وجود حق است و حقی که هنوز به وجود نیامده باشد، قابل اسقاط نیست و «اسقاط ما لم یجب» محسوب می‌شود. همان‌گونه که در صحت ابراء از دین ثابت‌شده بر ذمه، میان فقها اتفاق نظر وجود دارد، در مورد عدم صحت ابراء دینی که به وجود نیامده است نیز میان فقها وحدت آراء وجود دارد و ابراء ما لم یجب را باطل می‌دانند؛ اما در خصوص ابراء دینی که سبب آن به وجود آمده، ولی خود دین واجب نشده است، میان فقها اختلاف نظر وجود دارد (محقق داماد، ۱۳۸۱ ش، ۲۵۹). حنفیه و حنابله معتقدند برای صحت ابراء، دین باید در زمان ابراء به نحو حقیقی وجود داشته باشد (ابن نجیم، ۱۴۱۹ ق، ۲۶۴؛ البهوتی الحنبلی، بی تا، ۴ / ۳۰۴). فقهای حنفیه، شافعیه و حنابله معتقدند که وجود سبب قبل از وجوب دین، برای ابراء کافی نیست (السیوطی، ۱۴۱۱ ق، ۴۶۲؛ عده علماء و فقهاء فی الخلافه العثمانیه، بی تا، ماده ۱۵۶۶؛ البهوتی الحنبلی، بی تا، ۴ / ۳۰۵). فقهای مالکی نیز در خصوص صحت چنین ابرائی اختلاف عقیده دارند (محقق داماد، ۱۳۸۱ ش، ۲۵۹).

فقهای امامیه وجود سبب حق را برای ابراء کافی می‌دانند و معتقدند در صورتی که از نظر عرف، دینی در معرض وجوب باشد، همین امر برای امکان اسقاط و ابراء آن کفایت می‌کند (موسوی سبزواری، ۱۴۱۳ ق، ۱۹ / ۱۱۰). به بیان دیگر، همین که دین در آستانه واقع شدن باشد، برای صحت ابراء آن کافی است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ ق، ۶ / ۳۶) و در صورتی که مقتضای وجود یک دین حاصل شده باشد، ابراء چنین دینی صحیح است و مصداق اسقاط «ما لم یجب» محسوب نمی‌شود و در این خصوص نیاز نیست که حتماً علت تامه تحقق یک دین فراهم باشد، بلکه حتی اگر تنها بعضی از شرایط تحقق آن (علت ناقصه) نیز محقق باشد، برای امکان و صحت اسقاط چنین دینی کافی است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰ ش، ۳۳۱). اسقاط «ما لم یجب» امری است عقلی. در صورتی که سبب وجود دین حاصل شده باشد، شرع نیز بر صحت چنین اسقاط حقی صحه می‌گذارد، برخلاف حالتی که در آن سبب دین محقق نشده باشد؛ که چنین ابرائی بنا بر اجماع فقها باطل است (ایروانی، ۱۳۷۹ ق، ۲ / ۴۹) و عقل نیز بر بطلان چنین ابرائی صحه می‌گذارد (یزدی، ۱۴۱۰ ق، ۲ / ۴۲).

۲-۲. مهرالمثل

در روایات و متون فقهی، علاوه بر عبارت «مهرالمثل»، گاهی از عبارت «صداق نساها» برای افاده مفهوم مهرالمثل استفاده شده است. به عنوان مثال، در روایتی از امام صادق (ع) در خصوص مردی که با زنی ازدواج نموده و برای او مهرالمسمی تعیین ننموده و با او نزدیکی کرده است، آمده است: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَ لَمْ يَفْرِضْ لَهَا صَدَاقًا ثُمَّ دَخَلَ بِهَا قَالَ لَهَا صَدَاقُ نَسَائِهَا» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۵ / ۳۸۱). امام معصوم در خصوص این زن فرموده‌اند که مهرالمثل به او تعلق می‌گیرد. همچنین، در روایت دیگری از ابی بصیر نقل شده است که از امام صادق (ع) در خصوص مردی که وظیفه تعیین مهر بر عهده او نهاده شده؛ اما میزان مهر را کمتر از مهرالمثل تعیین نموده است، پرسیدند و ایشان پاسخ دادند که حمل بر مهرالمثل می‌شود و مهرالمثل به زن تعلق می‌گیرد: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الرَّجُلِ يُفَوِّضُ إِلَيْهِ صَدَاقُ امْرَأَتِهِ فَيَنْقُصُ عَنْ صَدَاقِ نَسَائِهَا فَقَالَ يُلْحَقُ بِمَهْرِ نَسَائِهَا» (طوسی، ۱۳۹۰ق، ۳ / ۲۳۰).

در روایت دیگری نیز آمده است که حلبی می‌گوید از امام (ع) در مورد مردی که با زنی ازدواج کرده است و مهری برایش تعیین ننموده و با او مقاربت کرده و سپس او را طلاق داده است، سؤال کردم و حضرت فرمودند: «مهر این زن، مهر زنان فامیلش است و باید چیزی به او بدهند» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۱ / ۲۶۹).

منصور بن حازم نقل می‌کند که از امام صادق (ع) در خصوص مردی که با زنی ازدواج می‌کند و مهری برایش تعیین نمی‌کند، سؤال کردم. حضرت فرمودند که این زن صدیقی ندارد. اگر زوج با او مقاربت کرد باید مهر زن‌های فامیلش را بدهد^۲ (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۱ / ۲۶۹).

مهرالمثل آن چیزی است که در مقابل نکاح امثال آن زن به او پرداخت می‌شود و دربردارنده صفاتی است که مهر به اعتبار آن کم یا زیاد می‌شود؛ صفاتی از جمله زیبایی، شرافت (عاملی، ۱۴۱۳ق، ۸ / ۲۰۴) و وضعیت اجتماعی. مهرالمثل قیمت بضع (صیمری، ۱۴۲۰ق، ۳ / ۱۳۴؛ عاملی کرکی، ۱۴۱۴ق، ۱۳ /

۱. عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَدَخَلَ بِهَا - وَ لَمْ يَفْرِضْ لَهَا مَهْرًا ثُمَّ طَلَّقَهَا - فَقَالَ لَهَا مَهْرٌ مِثْلُ مَهْرٍ نَسَائِهَا وَ يَمْتَنَعُهَا.

۲. عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي رَجُلٍ يَتَزَوَّجُ امْرَأَةً - وَ لَمْ يَفْرِضْ لَهَا صَدَاقًا قَالَ لَا شَيْءَ لَهَا مِنَ الصَّدَاقِ - فَإِنْ كَانَ دَخَلَ بِهَا فَلَهَا مَهْرٌ نَسَائِهَا.

۴۲۳؛ عاملی، ۱۴۱۳ق، ۸ / ۲۰۴؛ عاملی، ۱۴۱۱ق، ۱ / ۳۷۶) یا به عبارت دیگر، مهرالمثل از نظر شرع، عوض بضع است؛ مانند قیمت در اموالی که قابل قیمت‌گذاری‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۳۳ / ۲۹). درخصوص فروشی که مهرالمثل به زن تعلق می‌گیرند، می‌توان به این موارد اشاره نمود: ۱. در صورتی که مهر در عقد ذکر نشده باشد و پیش از تعیین مهر دخول صورت گیرد؛ ۲. در صورتی که تعیین مهر برای زمانی پس از عقد بر عهده هریک از زن و شوهر یا اجنبی باشد و مرد پس از دخول و پیش از مشخص ساختن مهر، بمیرد؛ ۳. در فرضی که فرد مسلمان نتواند چیزی را که به‌عنوان مهر تعیین کرده‌اند، مالک شود؛ (در صورتی که مهر مجهول باشد یا مهرالمسمی معیوب باشد)؛ ۴. در صورتی که زن و شوهر در میزان مهر اختلاف کنند و هر دو سوگند بخورند؛ ۵. در صورتی که مهر پیش از قبض تلف شود و مقدار آن مشخص نباشد؛ ۶. در صورتی که مهر مال مغضوب باشد و علم به غصبی بودن مهریه وجود داشته باشد؛ ۷. در صداق شرط نامشروعی شده باشد؛ ۸. چیزی که به‌عنوان مهر درج کرده‌اند، متضمن فساد نکاح باشد؛ ۹. در صورتی که سفیه بدون اذن ولی به زیاده از مهرالمثل صدق کرده و دخول کرده باشد؛ ۱۰. در صورت دخول به‌شبهه و در صورت دخول به‌اکراه (عاملی و ساوجی، ۱۴۲۹ق، ۶۸۱-۶۷۶).

یکی دیگر از موارد وجوب مهرالمثل در فرضی است که ولی، فرزند خود را به نکاح دیگری درآورد و مصلحت وی را رعایت ننماید. در این صورت، زوجه می‌تواند نکاح را فسخ نماید و در صورت فسخ، اگر دخول صورت گرفته باشد، مهرالمثل برای او ثابت می‌شود (عاملی، ۱۴۱۳ق، ۸ / ۲۸۱). همچنین در فرضی که مولی علیه مذکر باشد و ولی او، وی را به نکاح دیگری به‌مازاد بر مهرالمثل درآورد، قول قوی‌تر این است که عقد موقوف به اجازه خواهد بود و در صورت بطلان، اگر دخول صورت گرفته باشد، مهرالمثل ثابت می‌شود (عاملی، ۱۴۱۳ق، ۸ / ۲۸۱). در تمام صورتی که مهرالمثل به زن تعلق می‌گیرد، بحث ابراء از آن مطرح می‌شود؛ زیرا در هریک از این صور، برای زوجه نوعی حق دینی شکل می‌گیرد که می‌تواند همانند سایر حقوق دینی و همانند هر صاحب حقی، در صورت تمایل، با خواست و اراده خویش از آن صرف‌نظر کند و ذمه زوج را از آن بری نماید.

۳. ابراء از مهرالمثل در فقه امامیه

به‌طورکلی، صحت ابراء از مهرالمثل از دو منظر قابل بررسی است؛ از یک منظر، بحث در مورد علم و جهل به مقدار مهرالمثل است که زوجه اقدام به ابراء آن می‌نماید و نیز تأثیر این علم و جهل در صحت و بطلان ابراء؛ از منظر دیگر، بحث در خصوص زمان وجوب مهرالمثل بر ذمه زوج است؛ بدین معنا که

آیا مهرالمثل با وقوع عقد نکاح بر ذمه زوج ثابت می‌شود یا نزدیکی شرط وجوب مهرالمثل است و عقد نکاح تنها استحقاق این وجوب را فراهم می‌آورد که در این صورت نیز بر صحت ابراء در زمان قبل و بعد از دخول تأثیرگذار است؛ زیرا همان‌طور که قبلاً اشاره شد، برای این که ابراء از دین، مصداق ابراء «ما لم یجب» نباشد، لازم است دین بر ذمه مدیون مستقر شود یا حداقل سبب استقرار آن تحقق یابد، گرچه هنوز به مرحله فعلیت نرسیده باشد.

مشهور فقهای امامیه معتقدند که ابراء از مجهول جایز است؛ زیرا ابراء اسقاط آن چیزی است که به ذمه تعلق گرفته است و معاوضه نیست تا آنچه در معاوضات شرط است در ابراء نیز شرط باشد؛ لذا جهالت مانع صحت آن نمی‌گردد (عاملی، ۱۴۱۳ق، ۸/۲۸۱؛ محقق سبزواری، ۱۴۲۳، ۲/۲۴۲). به عنوان مثال، اگر زوجه از کل مهرالمثل یا بخشی از آن مانند نصف یا یک‌سوم آن بعد از دخول ابراء نماید، حتی اگر میزان آن را نداند، صحیح است (عاملی، ۱۴۱۳ق، ۸/۲۸۳؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ۷/۴۷۴).

شیخ طوسی در مبسوط فرموده است: «در صورتی که جهالت از جانب صاحب حق باشد، به نحوی که اگر مقدار را می‌دانست او را ابراء نمی‌نمود، ابراء صحیح نیست» (عاملی، ۱۴۱۳ق، ۸/۲۸۱). در واقع، ایشان معتقدند اگر زوجه از مهرالمثلی که به واسطه عقد واجب می‌شود، ابراء نماید، اگر میزان و مبلغ آن را بدانند، این ابراء صحیح است؛ زیرا ابراء از امر واجب معلوم است، ولی اگر به مقدار و میزان آن علم نداشته باشد، این ابراء باطل است (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۴/۳۱۲). البته ایشان در جایی دیگر، نظر مخالفی اتخاذ و بیان نموده‌اند که اسقاط حق چه در امور معلوم و چه مجهول صحیح است (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۲/۳۰۸). تبیین تناقض در کلام ایشان بدین نحو است که وی در کتاب *الخلافا* می‌فرماید: اگر مهرالمثل واجب شود و زوجه، ذمه زوج را از مهرالمثل ابراء نماید، در صورتی که علم به مقدار آن داشته باشد، این ابراء صحیح است و اگر علم به مقدار نداشته باشد، ابراء صحیح نیست و همچنین ضمان از مجهول باطل است. وی این‌گونه استدلال نموده است که صحت ابراء از مجهول به دلیل نیاز دارد و اصل بر بقای حق بر ذمه است و اسقاط آن نیاز به دلیل دارد. اما ایشان در کتاب *المبسوط*، خلاف این نظر را بیان فرموده و حکم به صحت ابراء از مجهول داده‌اند. باید توجه داشت که عمومات ادله سلطنت و روایات صحت ابراء از دین، خلاف این را می‌رساند و قید و مخصصی نیز بر این روایات وارد نشده است. آن چیزی که باعث می‌شود جهالت مؤثر واقع شود و موجب بطلان گردد، وقوع غرر است که غرر نیز مخصوص بیع و

معاوضات و در ابراء و اسقاط منتفی است. ادله صحت صلح بر مجهول نیز مؤید این نظر است و عقلاً نیز چنین صلحی را می‌پذیرند و شارع نیز آن را منع و رد نکرده است. این‌که صلح بر مجهول صحیح است و شارع نیز آن را رد نکرده است، خود دلیلی بر صحت ابراء از مجهول است و با وجود این دلایل، جایی برای اجرای اصل نیست (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۳ق، ۲/ ۳۵۲-۳۵۰).

علاوه بر بحث علم و جهل در مقدار مهرالمثل و تأثیر آن بر صحت و بطلان ابراء، زمان و وجوب مهرالمثل نیز در حکم ابراء مؤثر است. در خصوص زمان وجوب مهرالمثل نزد فقهای امامیه دو قول وجود دارد: قول اول این است که مهرالمثل قبل از دخول می‌آید و در این صورت ابراء از مهرالمثل هیچ مشکلی نخواهد داشت. قول دیگر این است که مهرالمثل بعد از دخول می‌آید (شیرازی، ۱۴۱۹ق، ۲۳/ ۷۴۱۹).

قائلین به قول وجوب مهرالمثل پس از دخول، معتقدند برخلاف مهرالمسمی که تملیک آن با عقد حاصل می‌شود، مالکیت مهرالمثل به واسطه دخول صورت می‌پذیرد (حسینی شیرازی، ۱۴۲۵ق، ۱/ ۵۷۱) و در صورتی‌که زوجه قبل از دخول، زوج را از مهرالمثل ابراء نماید، ابراء صحیح نیست؛ زیرا ابراء قبل از استحقاق است (محقق سبزواری، ۱۴۲۳ق، ۲/ ۲۴۳). به عبارت دیگر، ابراء مهرالمثل قبل از دخول، ابراء «ما لم یثبت و ما لم یجب» است و صحیح نیست (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ۷/ ۴۴۰؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۳۱/ ۶۰ و ۱۲۵)؛ زیرا قبل از دخول هنوز ذمه زوج به مهرالمثل مشغول نشده است و دخول است که موجب ثبوت مهرالمثل بر ذمه می‌گردد (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ۷/ ۴۷۴). زوجه به واسطه عقد تنها استحقاق مهرالمثل را پیدا می‌کند و می‌تواند این استحقاق را اسقاط نماید؛ اما این اسقاط، ابراء مهرالمثل محسوب نمی‌شود (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۳۱/ ۱۲۵).

از نظر این گروه از فقها، در صورتی‌که مهرالمثل بر ذمه زوج استقرار یابد و سپس زوجه ذمه زوج را از تمام یا بخشی از مهرالمثل ابراء نماید، حتی در صورت جهل به مقدار آن نیز ابراء صحیح است؛ زیرا ابراء اسقاط حق است و جهالت خللی در آن وارد نمی‌آورد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۳۱/ ۱۲۵؛ عاملی، ۱۴۱۳ق، ۸/ ۲۸۲؛ محقق سبزواری، ۱۴۲۳ق، ۲/ ۲۴۲). این‌که در کلام فقها از استقرار مهرالمثل سخن گفته می‌شود، به این جهت است که وجوب مهرالمثل به عنوان مثال در عقد بر مهر فاسد، به واسطه عقد حاصل نمی‌شود، بلکه وجوب آن به دخول است. قبل از دخول، چیزی بر ذمه زوج قرار نگرفته است؛ لذا ابراء قبل از دخول صحیح نیست زیرا ابراء «ما لم یجب» است (عاملی، ۱۴۱۳ق، ۸/ ۲۸۲). بنابراین، طبق نظر

قائلین به وجوب مهرالمثل با دخول، ابراء قبل از دخول صحیح نیست؛ زیرا زوجه هنوز استحقاق بر مهرالمثل نیافته است (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۱۷ق، ۵/ ۵۲۴) و به علت عدم استحقاق، ابراء صحیح نیست (عاملی، ۱۴۱۳ق، ۸/ ۲۸۲).

برخی نیز در خصوص ابراء قبل از دخول قائل به تفصیل شده‌اند. با این توضیح که ابراء قبل از نزدیکی، اگر منجز باشد، صحیح نیست؛ زیرا ابراء «ما لم یثبت» و باطل است و اگر ابراء معلق بر وطی باشد، صحیح است؛ زیرا دلیلی بر عدم جواز تعلیق در انشاء در این مورد وجود ندارد (حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق: ۲۲/ ۱۶۵).

در مقابل، بعضی از فقهای امامیه معتقدند که مهرالمثل با عقد نکاح واجب می‌گردد و دخول شرط وجوب آن نیست. این دسته از فقها استدلال خود را این‌گونه بیان می‌نمایند که این امر که ابراء اسقاط دین است و قبل از پیدایش دین، اسقاط موردی نخواهد داشت و نیز اسقاط دینی که بعداً موجود می‌گردد، معقول نیست، به نظر استدلال تمامی نیست؛ زیرا منشأ استحقاق زن برای مهر به وسیله نکاح محقق می‌شود، ولی مقدار آن بعداً معلوم می‌گردد (امامی، بی تا، ۴/ ۴۲۵).

از نظر این دسته از فقها، اسقاط «ما لم یجب» از نظر عقلایی اشکالی ندارد. این‌که به عقیده برخی، این مسئله اشکال عقلی دارد، به این بیان که چیزی که هنوز موجود نیست را نمی‌توان اسقاط کرد یا به عبارت دیگر غیرموجود را نمی‌توان اعدام کرد، مطلب صحیحی نیست. یک دلیل بر امکان شیء، وقوع شیء است. به عنوان مثال، گفته می‌شود اخذ برائت توسط طبیب صحیح است و پس از آن، وی دیگر ضامن نیست. اگر اسقاط «ما لم یجب» اشکال عقلی داشته باشد، قابلیت تخصیص را ندارد، درحالی‌که با وجود حکم به صحت اخذ برائت توسط طبیب، حکم مذکور تخصیص خورده است و این خود حاکی از آن است که این مسئله استحاله عقلی ندارد. علاوه بر این، این دسته از فقها یک جواب حلی هم برای این مسئله بیان می‌کنند. بدین صورت که مراد از اسقاط در این موارد، رفع شیء موجود نیست، بلکه ممانعت از ایجاد شیء است. یعنی فرد متعهد می‌شود که مانع ایجاد حق شود یا زمینه ایجاد آن را فراهم نکند (شیرازی زنجانی، ۱۴۱۹ق، ۲۳/ ۷۴۲۰). همان‌طور که انسان به وسیله وصیت می‌تواند ملکیتی برای شخصی در فرض فوت خویش اثبات کند، همین‌طور هم ممکن است چیزی را به اعتبار حصولش در آینده دفع کند و آن را ابراء نماید. بنابراین، از نظر ایشان، این‌که به‌طور کلی گفته شود اسقاط «ما لم یجب»

صحیح نیست، الا ما خرج بالدلیل، خیلی روشن نیست (شبیری زنجانی، ۱۴۱۹ق، ۲۳ / ۷۴۲۱). مضاف بر این که زن به واسطه عقد مالک مهر می شود و مالکیت او تنها به واسطه دخول استقرار می یابد و ضمان و اسقاط آنچه مقتضی آن وجود دارد، صحیح است، حتی اگر به حد وجوب نرسیده باشد (سیحانی، بی تا، ۲ / ۲۶۹).

در مجموع، با وجود تمام اختلاف نظرها، آنچه میان فقهای امامیه مشهور است، این است که زن به مجرد عقد نکاح مالک مهر می شود؛ اما این ملکیت به واسطه دخول استقرار می یابد (بحرانی، بی تا، ۲۴ / ۵۴۵). هنگامی که ملکیت حاصل شد، هر چند که این ملکیت استقرار نیافته باشد، می توان زوج را از مهرالمثل ابراء نمود؛ زیرا برای صحت ابراء نیازی نیست که حتماً دین بر ذمه استقرار یابد، بلکه تنها کافی است که سبب آن فراهم شده باشد. در واقع، گویی عقد یک علت ناقصه برای ابراء است و صرف وجود همین علت ناقصه که حاکی از امکان تحقق دین در آتی است، برای صحت ابراء کفایت می کند و عقلاً نیز چنین ابرائی را که مقتضی آن وجود دارد، صحیح می دانند. پس از صدور حکم به صحت چنین ابرائی، اگر رابطه ای میان مهر و بضع رابطه ای شبیه به معاوضه دانسته شود (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ۸ / ۳۳۷)، باید حکم به بطلان چنین ابرائی در صورت جهل زوجه به مقدار مهرالمثل داد. لکن گرچه میان این دو امر رابطه ای شبیه به معاوضه به چشم می خورد و شاید وجود حق حبس در نکاح نیز چنین دیدگاهی را تقویت نماید؛ اما شبیه به معاوضه بودن دلیلی بر جاری شدن تمام احکام دقیق معاوضات در این خصوص نیست؛ زیرا نکاح عقدی است که چهره معاوضه در آن بسیار کم رنگ است و جنبه عبادی بودن در آن غلبه دارد.

۴. ابراء از مهرالمثل از دیدگاه اهل سنت

۴-۱. ابراء از مهرالمثل از منظر فقهای شافعیه

شافعیه معتقدند ضمان از چیزی که هنوز واجب نشده است یا به بیان دیگر، ضمان «ما لم یجب» و همچنین ضمان از مجهول صحیح نیست (النووی، بی تا، ۱۴ / ۱۹). دلیلی که شافعیه بر عدم صحت ضمان مجهول و ضمان «ما لم یجب» ذکر می نمایند، این است که ضمان، اثبات مالی بر ذمه است؛ لذا با وجود جهل و همچنین قبل از ثبوت آن بر ذمه صحیح نیست؛ مانند ثمن در بیع و مهر در عقد نکاح (النووی، بی تا، ۱۴ / ۱۹). از نظر شافعیه این مبنا در ابراء از مهرالمثل نیز جاری است.

به‌عنوان مثال، یکی از فروضی که در آن مهرالمثل به زوجه تعلق می‌گیرد، فرضی است که مردی، زنی را با مهر حرام یا مجهول به عقد خود درآورد. در چنین شرایطی، اگر زوجه بخواهد ذمه زوج را از مهرالمثل ابراء نماید، طبق نظر شافعیه، اگر زن مقدار مهرالمثل را بداند و مرد را ابراء نماید، این ابراء صحیح است، ولی اگر مقدار آن را نداند، ابراء صحیح نیست (النووی، بی‌تا، ۱۶ / ۳۷۰). دلیلی که در این خصوص ارائه شده، این است که ابراء از ازاله چیزی است که در ملکیت شخص قرار دارد و چون مجهول هنوز به ملکیت درنیامده است، ابراء از آن صحیح نیست (النووی، بی‌تا، ۱۶ / ۳۷۰).

همچنین، اگر زنی به عقد نکاح مردی درآید و در خصوص مهریه سکوت نماید (مفوضه البضع) یا این‌که به نکاح مردی درآید، با این شرط که مهریه‌ای برای زن نباشد، از منظر فقهای شافعیه، در این خصوص دو قول وجود دارد؛ یک قول این است که اگر زن مفوضه‌البضع باشد یا هنگام نکاح در مورد مهر سکوت کرده باشند، مهر به‌واسطه عقد بر مرد واجب نمی‌شود (النووی، بی‌تا، ۱۶ / ۳۷۰)؛ زیرا در فرض وجوب مهر با عقد، باید در صورت وقوع طلاق قبل از نزدیکی، نصف مهر به زن تعلق می‌گرفت (النووی، بی‌تا، ۱۶ / ۳۷۱)، درحالی‌که این‌گونه نیست.

قول دوم این است که مهر با عقد واجب می‌شود و به‌واسطه دخول استقرار می‌یابد (النووی، بی‌تا، ۱۶ / ۳۷۰)؛ زیرا در غیر این صورت، با موت استقرار نمی‌یافت (النووی، بی‌تا، ۱۶ / ۳۷۱). به بیان دیگر، بدون وجوب قبلی، استقرار کنونی آن به کلی منتفی می‌گشت. در این خصوص به آیه ۴ سوره مبارکه نساء^۱ استناد شده است. بدین صورت که اگر زوجه مالک مهر نبود، خداوند متعال در این آیه شریفه امر به تسلیم مهر به زوجه نمی‌نمود (العمرائی، ۱۴۲۱ق، ۹ / ۳۹۲). براساس نظر شافعیه، اگر مفوضه قبل از این‌که مهر تعیین شده باشد، از مهر ابراء کند، اگر وجوب مهر با عقد محقق شود، اگر وی میزان مهر را بداند، این ابراء صحیح است و اگر مقدار را نداند، در خصوص صحت این ابراء دو قول است که اظهر آن‌ها، منع است (النووی، ۱۴۱۲ق، ۷ / ۲۸۴).

در خصوص نکاح زنی که مهری برای او تعیین نشده است، اگر زوجه، زوج را از مهر ابراء نماید، دو فرض وجود دارد: فرض اول این است که ابراء بعد از تعیین مهر باشد که در این صورت ابراء صحیح

۱. «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً».

است؛ زیرا ابراء از چیزی است که هم واجب شده و هم میزان آن معلوم است. فرض دوم این است که ابراء قبل از تعیین مهر صورت پذیرد که در این فرض نیز دو حالت متصور است: حالت اول این که زوجه، زوج را قبل از دخول ابراء نماید که این ابراء باطل است؛ زیرا ابراء از چیزی است که هنوز واجب نشده است و مهر مفوضه به واسطه عقد واجب نمی شود و وجوب آن یا به واسطه تعیین است یا از طریق دخول. حالت دوم این است که ابراء بعد از دخول صورت گیرد. در این حالت مهرالمثل بر ذمه زوج واجب شده است و اگر وی مقدار آن را بداند، ابراء صحیح است، بدون این که به قبول زوج نیازی داشته باشد (ماوردی، ۱۴۱۹ق، ۹/ ۵۲۷). بنابراین، از دیدگاه شافعیه، مهرالمثل به واسطه عقد واجب نمی شود، بلکه دخول در وجوب آن نقش دارد، مضاف بر این که جهل به مقدار مهرالمثل موجب بطلان ابراء خواهد شد.

اکنون این پرسش مطرح می شود که اگر بخشی از مهر محقق شده باشد، آیا ابراء در آن بخش صحیح است یا خیر؟ ابو حامد می گوید معروف آن است که صحیح نیست و ابواسحاق می گوید صحیح است؛ زیرا ابراء کلی به علت وجود غرر نفی شده و صحیح دانسته نشده است؛ اما در مورد میزانی که محقق شده است، دیگر غرری وجود ندارد تا مانع صحت ابراء شود و اگر زن بداند مهر از صد درهم بیش تر؛ اما از هزار درهم کمتر است و بگوید تو را از صد تا هزار درهم مهر ابراء کردم، این ابراء صحیح است؛ زیرا غرر منتفی است (النووی، بی تا، ۱۶ / ۳۷۰).

۴-۲. ابراء از مهرالمثل از منظر فقهای حنابله

حنابله معتقدند مهرالمثل با عقد واجب می شود؛ زیرا زن می تواند آن را مطالبه نماید و امکان مطالبه مهرالمثل پس از عقد نکاح، دلیلی است بر وجوب آن؛ مضاف بر این که اگر مهر با عقد نکاح واجب نمی گردید، با موت استقرار نمی یافت (البهوتی الحنبلی، بی تا، ۵ / ۱۵۶). حنابله معتقدند در صورتی که مفوضه المهر به معنای کسی که در عقد نکاح مهری را تعیین ننموده و تعیین آن را بر خودش یا دیگری شرط نموده است (البهوتی الحنبلی، بی تا، ۵ / ۱۴۷) یا مفوضه البضع به معنای کسی که بدون مهر به نکاح دیگری درآمده است (البهوتی الحنبلی، بی تا، ۵ / ۱۴۷)، از مهر ابراء نماید، این ابراء چه قبل از دخول و چه بعد از آن، صحیح است و در این خصوص میان مفوضه البضع و مفوضه المهر تفاوتی نیست (ابن قدامه، ۱۳۸۸ق، ۷ / ۲۵۷؛ ابن قدامه، بی تا، ۸ / ۶۴)؛ زیرا در این موارد مهر واجب شده است و جهل به میزان آن، خللی به ابراء وارد نمی نماید و ابراء از مجهول صحیح است؛ چراکه ابراء اسقاط است و ابراء و اسقاط، هر دو در خصوص مجهول صحیح است (ابن قدامه، ۱۳۸۸ق، ۷ / ۲۵۷؛ ابن قدامه، بی تا، ۸ / ۶۴). این

حکم در خصوص کسی که مهر تعیین شده برای او فاسد یا مجهول بوده است نیز جاری است و در صورتی که زوجه، زوج را از مهرالمثل ابراء نماید، این ابراء چه بعد از دخول باشد و چه قبل از آن، صحیح است، چراکه سبب وجوب مهر که همان عقد نکاح است، منعقد شده است، بنابراین اگر زوج مفوضه یا کسی که مهر او فاسد بوده است، بعد از ابراء و قبل از دخول، زوجه خود را طلاق دهد، می تواند به نصف مهرالمثل رجوع نماید؛ زیرا مهرالمثل به واسطه عقد بر او واجب شده است (البهوتی الحنبلی، بی تا، ۵/ ۱۴۷). بنابراین، از نظر حنابله، مهرالمثل با عقد نکاح واجب می شود و بر ذمه زوج مستقر می گردد و دخول نقشی در آن ندارد. در واقع، همین که سبب وجوب مهرالمثل که همان نکاح است، منعقد گردد، برای وجوب مهرالمثل کفایت می کند؛ لذا به محض وقوع نکاح، از آنجا که مهرالمثل بر ذمه زوج واجب و مستقر گردیده است، زوجه می تواند زوج را از آن ابراء نماید و این ابراء، ابراء از امر واجب مستقر است و تردیدی در صحت آن نیست.

از شرایط ابراء این است که ابراء بعد از وجوب حقی که از آن ابراء می شود یا بعد از وجود سبب آن واقع شود؛ زیرا ابراء اسقاط آن چیزی است که به ذمه تعلق گرفته است و بعد از اشتغال ذمه رخ می دهد. همه فقها بر این امر اتفاق نظر دارند که ابراء قبل از وجود سبب صحیح نیست؛ زیرا اسقاط آن چیزی که هنوز ساقط است، معنا ندارد و ابراء از یک وعده محضی است که الزام آور نیست؛ اما در خصوص ابراء بعد از وجود سبب، جمهور اهل سنت به استثنای مالکیه، معتقدند ابراء از دین باید بعد از وجود سبب دین باشد و ابراء قبل از وجود سبب صحیح نیست. دلیل آن ها حدیث «لاطلاق و لاعتاق فیما لایملک» است و معتقدند ابراء هم در همین معناست و ابراء چیزی که هنوز به مالکیت شخص درنیامده و حقی برای او ایجاد نکرده است، صحیح نیست. حنفیه برای ابراء قبل از وجود سبب مثال هایی می زنند، مانند ابراء از ثمن چیزی که شخص فردا خواهد خرید. شافعیه نیز ابراء مفوضه از مهرالمثل قبل از تعیین مهر و دخول و همچنین ابراء از مهرالمتعه قبل از طلاق را به عنوان مثال ذکر می کنند، به خاطر عدم وجوب آن بر ذمه (الزحیلی، بی تا، ۶/ ۴۳۸۲).

۳-۴. ابراء از مهرالمثل از منظر فقهای حنفیه

حنفیه معتقدند مهر با سه چیز استقرار می یابد؛ دخول، خلوت و موت یکی از زوجین و در این خصوص میان مهرالمسمی و مهرالمثل تفاوتی نیست و تنها به واسطه ابراء توسط صاحب حق ساقط خواهند شد

(الکاسانی الحنفی، ۱۴۰۶ق، ۲ / ۲۹۱). در خصوص نکاح زنی که مهري برای او تعیین نشده است، اگر زوجه، زوج را از مهرالمثل ابراء نماید، دو فرض وجود دارد: فرض اول این که بعد از تعیین مهر باشد که در این صورت ابراء صحیح است؛ زیرا ابراء از چیزی است که هم واجب شده و هم میزان آن معلوم است. فرض دوم حالتی است که ابراء قبل از تعیین مهر صورت پذیرد که این فرض نیز دو حالت دارد: حالت اول این که زوجه، زوج را قبل از دخول ابراء نماید که این ابراء باطل است؛ چراکه ابراء از چیزی است که هنوز واجب نشده است و مهر مفوضه به واسطه عقد واجب نمی شود و وجوب آن یا به واسطه تعیین است یا از طریق دخول. حالت دوم فرضی است که بعد از دخول، ابراء صورت گیرد که در این حالت مهرالمثل واجب شده است و در صورت قبول زوج، این ابراء صحیح است (ماوردی، ۱۴۱۹ق، ۹ / ۵۲۷؛ النووی، بی تا، ۱۶ / ۳۷۰). بنابراین، طبق نظر حنفیه، مهر به واسطه عقد واجب نمی شود و اگر مفوضه از مهر قبل از وجوب ابراء نماید، چنین ابرائی صحیح نیست (الزرکشی، ۱۴۰۵ق، ۱ / ۸۶)؛ اما بعد از دخول و وجوب، عدم علم به مقدار مهرالمثل مانع صحت ابراء نخواهد بود؛ لذا ابوحنیفه معتقد است ابراء از مجهول، ضمان مجهول و ضمان «ما لم یجب» صحیح است (النووی، بی تا، ۱۴ / ۱۹).

۴-۴. ابراء از مهرالمثل از منظر فقهای مالکیه

مالکیه معتقدند اگر در نکاح مفوضه، زوجه قبل از فرض و تعیین مهر، زوج را از مهر ابراء نماید، این ابراء لازم نیست؛ زیرا وی حقی را قبل از آنکه واجب شده باشد، اسقاط کرده است و مهرالمثل با دخول واجب می شود (الزرقانی المصری، ۱۴۲۲ق، ۴ / ۴۴)؛ اما پس از دخول و وجوب، جهل به مقدار مهر مانع از صحت ابراء نخواهد بود و ابراء مجهول، ضمان مجهول و ضمان «ما لم یجب» صحیح است (النووی، بی تا، ۱۴ / ۱۹). بنابراین، از منظر فقهای مالکیه، عقد نکاح تأثیری در وجوب مهرالمثل ندارد و آنچه موجب اشتغال ذمه زوج به مهرالمثل می گردد، دخول است و مادامی که دخول صورت نپذیرد، دینی هم بر ذمه زوج مستقر نمی گردد تا بتوان آن را به واسطه ابراء اسقاط نمود. بعد از استقرار و وجوب مهرالمثل بر ذمه زوج، ابراء صحیح خواهد بود و جهل به مقدار آن خللی به صحت ابراء وارد نخواهد کرد.

از مجموع آنچه در خصوص حکم مسئله ابراء از مهرالمثل در فقه امامیه و اهل سنت بیان شد، این نتیجه حاصل آمد که اختلاف نظر در خصوص این که مهر با عقد واجب می شود یا با دخول، نه تنها در میان فقهای اهل سنت، بلکه در میان فقهای شیعه نیز به چشم می خورد. گرچه قول مشهور در میان فقهای امامیه آن است که وجوب و مالکیت مهر وابسته به عقد نکاح است، لکن اتفاق نظری در این خصوص

وجود ندارد. ریشه این اختلاف نظر در چگونگی رویکرد فقیه به نکاح است. این که آیا آن را ملحق به معاوضات می‌داند یا عبادات؟ اگر نکاح ملحق به معاوضات دانسته شود، مهر در مقابل بضع است، همانند ثمن در مقابل مثنی و مادامی که بضع تسلیم نشود، زن نیز حقی بر مهر ندارد؛ اما اگر نکاح ملحق به عبادات باشد، چهره معاوضی بودن آن کم‌رنگ است و صرف عقد نکاح، حتی بدون تسلیم بضع برای وجوب مهر کفایت می‌کند. حال اگر صرف عقد نکاح برای وجوب و مالکیت زن بر مهر کافی باشد، در این صورت ابراء زوجه پس از عقد نکاح دیگر مصداق اسقاط «ما لم یجب» نیست تا حکم بطلان بر آن بار شود. لکن اگر دخول باعث وجوب دانسته شود و عقد نکاح بی‌اثر باشد، در این صورت است که در فرض ابراء پیش از نزدیکی، چون هنوز وجوبی محقق نشده است و نکاح تنها شرایط استحقاق مهر را برای زوجه فراهم آورده است، چنین ابرائی صحیح نیست.

فارغ از بحث زمان وجوب، آنچه در میان فقهای اهل سنت - به استثنای شافعیه - و فقهای امامیه مورد اتفاق نظر است، عدم تأثیر جهل به مقدار مهرالمثل در صحت ابراء است و این حاکی از آن است که نکاح گرچه شبیه معاوضات است؛ اما کاملاً ملحق به معاوضات نیست تا تمامی احکام معاوضات بر آن بار شود و جنبه عبادی - اخلاقی آن غلبه دارد.

۵. نتیجه‌گیری

ابراء به معنای اسقاط حق دینی است و به واسطه آن، شخص ذی‌حق ذمه طرف مقابل را از پرداخت دین بری می‌نماید. موضوع ابراء همواره یک حق مالی است که ذمه شخص متعهد به آن مشغول شده است. در روابط میان زوجین، از آنجا که تعهد زوج به پرداخت مهر، برای زوجه یک حق مالی ایجاد می‌نماید، زوجه مانند هر صاحب حق دیگری، می‌تواند با اختیار و اراده خویش، از این حق مالی گذشت و ذمه زوج را از پرداخت مهر بری نماید. در عقد نکاح همواره مهریه به‌نحو صحیح و دقیقی مورد توافق طرفین قرار نمی‌گیرد که اصطلاحاً به آن مهرالمسمی گفته می‌شود. به‌عنوان مثال، گاهی به‌علت عدم توافق بر مهر، محدوده تعهد زوج به پرداخت مهر، به میزان مهرالمثل است. مهرالمثل به‌عنوان عوض بضع و مقدار مالی که به‌عنوان مهر برای امثال و اقربان زن در نکاح معین می‌گردد، ممکن است همانند مهرالمسمی، موضوع ابراء قرار گیرد. در این فرض، آنچه در حکم صحت یا بطلان ابراء از مهرالمثل مؤثر است، علم و جهل زوجه به مقدار مهرالمثلی است که اقدام به ابراء آن می‌نماید و همچنین زمان وجوب مهرالمثل بر

ذمه زوج. نگاه فقهای امامیه و اهل سنت به این دو مؤلفه و در نتیجه تعیین حکم چنین ابرائی بر مبنای آن، قابل توجه است. بررسی منابع و کتب موجود بیانگر آن است که:

۱. در فقه امامیه، مشهور فقها معتقدند که ابراء از مجهول جایز است؛ زیرا ابراء اسقاط آن چیزی است که بر ذمه تعلق گرفته است و معاوضه نیست تا احکام معاوضات به کلی در مورد آن جاری باشد. در خصوص زمان وجوب مهرالمثل نزد فقهای امامیه دو قول وجود دارد. قول اول این است که مهرالمثل قبل از دخول می‌آید که در این صورت ابراء از مهرالمثل هیچ مشکلی نخواهد داشت؛ زیرا ابراء از امری است که واجب شده است. قول دیگر این است که مهرالمثل بعد از دخول می‌آید و مالکیت آن به واسطه دخول محقق می‌شود. بنابراین، در صورتی که زوجه قبل از دخول، زوج را از مهرالمثل ابراء نماید، ابراء مذکور صحیح نیست؛ زیرا ابراء قبل از استحقاق بوده است و ابراء «ما لم یشیت» و «ما لم یجب» صحیح نیست. زوجه به واسطه عقد تنها استحقاق مهرالمثل را پیدا می‌کند و می‌تواند این استحقاق را اسقاط نماید؛ اما این اسقاط، ابراء مهرالمثل محسوب نمی‌شود. در مقابل، برخی از فقهای امامیه معتقدند که مهرالمثل با عقد نکاح واجب می‌گردد و دخول شرط وجوب آن نیست. منشأ استحقاق زن به مهر به وسیله نکاح موجود می‌شود، ولی مقدار آن بعداً معلوم می‌گردد. از نظر این دسته از فقها، اسقاط «ما لم یجب» از نظر عقلایی اشکالی ندارد.

۲. طبق نظر علمای شافعیه، اگر زن مقدار مهرالمثل را بداند و مرد را ابراء نماید، این ابراء صحیح است، ولی اگر مقدار آن را نداند، ابراء صحیح نیست؛ زیرا ابراء از ازاله چیزی است که در ملکیت شخص قرار گرفته است و چون مجهول هنوز به ملکیت درنیامده است، ابراء از آن صحیح نیست. همچنین، از منظر ایشان، مهرالمثل به واسطه عقد واجب نمی‌شود، بلکه دخول در وجوب آن نقش دارد.

۳. از منظر علمای حنابله، ابراء چه قبل از دخول و چه بعد از آن باشد، صحیح است؛ زیرا در این موارد مهر واجب شده است و جهل به میزان آن خللی به ابراء وارد نمی‌نماید؛ زیرا ابراء اسقاط است و ابراء و اسقاط در خصوص مجهول صحیح است. از نظر حنابله، مهرالمثل با عقد نکاح واجب می‌شود و بر ذمه زوج مستقر می‌گردد و دخول نقشی در آن ندارد. در واقع، همین که سبب وجوب مهرالمثل که همان نکاح است، منعقد گردد، برای وجوب مهرالمثل کفایت می‌کند و به محض وقوع نکاح، مهرالمثل بر ذمه زوج واجب و مستقر می‌گردد و زوجه می‌تواند زوج را از آن ابراء نماید. چنین ابرائی، ابراء از امر واجب مستقر است و تردیدی در صحت آن نیست.

۴. از نظر علمای حنفیه، مهر با دخول، خلوت و موت یکی از زوجین استقرار می‌یابد. بنابر نظر ایشان، اگر مفوضه از مهر قبل از وجوب ابراء نماید، صحیح نیست؛ زیرا مهر به واسطه عقد واجب نمی‌شود؛ اما بعد از دخول و وجوب، عدم علم به مقدار مهرالمثل مانع صحت ابراء نخواهد بود و ابراء از مجهول، ضمان مجهول و ضمان «ما لم یجب» صحیح است.

۵. از منظر فقهای مالکیه، عقد نکاح تأثیری در وجوب مهرالمثل ندارد و آنچه موجب اشتغال ذمه زوج به مهرالمثل می‌گردد، دخول است و مادامی که دخول صورت نپذیرفته باشد، دینی بر ذمه زوج مستقر نمی‌گردد تا بتوان آنرا به واسطه ابراء اسقاط نمود. بعد از استقرار و وجوب مهرالمثل بر ذمه زوج، ابراء صحیح خواهد بود و جهل به مقدار آن خللی به صحت ابراء وارد نخواهد کرد.

۶. بنابر مطالعات صورت گرفته، به نظر می‌رسد با توجه به آنکه در تعاریف موجود، مهرالمثل عوض بضع دانسته شده است، بدون این که بضع در اختیار زوج قرار گرفته باشد و وی از بضع زن متمتع شده باشد، نمی‌توان عوضی برای آن متصور شد. آنچه در کلام فقها اعم از فقهای شیعه و اهل سنت مورد اشاره قرار گرفته است، مبنی بر این که عقد نکاح موجب وجوب مهرالمثل نمی‌گردد، به تعریف آن‌ها از مهرالمثل برمی‌گردد؛ زیرا مادامی که مرد از بضع زن متمتع نشده باشد، نمی‌توان عوض آنرا بر ذمه وی واجب دانست. گرچه نکاح سبب وجوب مهرالمثل است؛ اما این سبب تنها حاکی از استحقاق زوجه به مهرالمثل در آینده است و هنوز وجوبی متصور نیست و حتی ممکن است این وجوب هرگز محقق نشود؛ لذا ابراء آن پیش از تحقق، امری لغو خواهد بود و اگر زوجه این گونه بیان نماید که در صورتی که مهرالمثل واجب شود، آنرا ابراء می‌کنم، تعلیق در انشاء است که همان طور که تعلیق در انشاء در ضمان باطل است، در ابراء نیز همین گونه خواهد بود؛ اما پس از وجوب، نمی‌توان علم و جهل به مقدار را در صحت ابراء مؤثر دانست؛ زیرا نکاح معاوضه صرف نیست تا تمامی احکام معاوضات در آن جاری باشد. حتی برخی از فقها از جمله صاحب جواهر، با عبارت «النکاح الذی فیه شوب من العبادات»، نکاح را ملحق به عبادات می‌دانند. با این تفسیر، در صورتی که نکاح تنها گونه‌ای از معاوضات شمرده شود و نه معاوضه صرف، احکام دقیق معاوضات از جمله علم تفصیلی به عوض، در آن جاری نخواهد شد. حال اگر نکاح ملحق به عبادات دانسته شود، به طریق اولی علم و جهل به مقدار مهرالمثل در صحت ابراء از آن بی‌تأثیر خواهد بود. تنها یک فرض را می‌توان متصور شد و آن این است که آن قدر جهل نسبت به مقدار مهرالمثل زیاد

باشد که قصد زوجه بر ابراء را خدشه دار نماید. در این صورت، به واسطه خللی که به قصد وارد شده است، صحت ابراء با مشکل مواجه خواهد شد. بنابراین، در فرضی که جهل به مقدار مهر المثل به گونه‌ای باشد که زوجه در صورت اطلاع، هرگز ذمه زوج را از مهر المثل ابراء ننماید، قصد او را بر ابراء منتفی خواهد کرد و از آنجا که قصد عنصر مبنایی و تشکیل دهنده اعمال حقوقی است، در صورت فقدان آن نمی‌توان به صحت ابراء حکم نمود.

منابع

- ابن قدامه، عبدالله بن احمد (۱۳۸۸ق). *المغنی*. قاهره: مکتبه القاهره.
- ابن قدامه المقدسی الجماعیلی، عبدالرحمن بن محمد. (بی‌تا). *الشرح الكبير على متن المقنع*. بی‌جا: دارالکتب العربی للنشر و التوزیع.
- ابن منظور، ابوالفضل. (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*. ج ۳، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر.
- ابن نجیم، زین‌الدین بن ابراهیم. (۱۴۱۹ق). *الاشباه و النظائر علی مذهب ابی حنیفه النعمان*. ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- آل کاشف الغطاء، محمدحسین. (۱۳۵۹ق). *تحریر المجله*. ج ۱، نجف اشرف: المکتبه المرتضویه.
- امامی، حسن. (بی‌تا). *حقوق مدنی*. تهران: انتشارات اسلامیه.
- ایروانی، علی. (۱۳۷۹ق). *حاشیه مکاسب*. قم: کتبی نجفی.
- بحرانی، یوسف بن احمد. (بی‌تا). *الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين.
- البهوتی الحنبلی، منصور بن یونس. (بی‌تا). *کشف القناع عن متن الاقناع*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- جمعی از پژوهشگران (زیر نظر سید محمود هاشمی شاهرودی). (۱۴۱۷ق). *معجم فقه الجواهر*. ج ۱، بیروت: الغدير للطباعة و النشر و التوزیع.
- _____ (۱۴۲۳ق). *موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت (ع)*. ج ۱، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).

حرّ عاملی، محمدبن حسن. (١٤٠٩ق). تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة. قم: مؤسسه آل البيت(ع).

حسینی روحانی قمی، سیدصادق. (١٤١٢ق). فقه الصادق(ع). ج ١، قم: دارالکتاب - مدرسه امام صادق(ع).
حسینی شیرازی، سیدصادق. (١٤٢٥ق). التعليقات علی شرائع الإسلام. ج ٦، قم: انتشارات استقلال.
حلّی، حسن بن یوسف. (١٤١٣ق). مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة. ج ٢، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

حلّی، نجم الدین. (١٤٠٨ق). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام. ج ٢، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
خویی، سیدابوالقاسم. (بی تا). مصباح الفقاهة (المکاسب). بی جا: بی نا.
الزحلی، وهبة بن مصطفى. (بی تا). الفقه الإسلامی وأدلته. ج ٤، سوریه: دارالفکر.
الزرقانی المصری، عبدالباقی. (١٤٢٢ق). شرح الزرقانی علی مختصر خلیل وحاشیة البنانی. ج ١، بیروت: دارالکتب العلمیه.

الزركشى، ابو عبدالله. (١٤٠٥ق). المنشور فی القواعد الفقهیة. ج ٢، کویت: وزارة الاوقاف الكويتیة.
سبحانی، جعفر. (بی تا). نظام النکاح فی الشریعة الإسلامیة الغراء. ج ١، قم: بی نا.
السیوطی، عبدالرحمن. (١٤١١ق). الاشباه و النظائر. بیروت: دارالکتب العلمیه.
شبییری زنجانی، موسی. (١٤١٩ق). کتاب النکاح. ج ١، قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز.
شریف مرتضی، علی بن حسین. (١٤١٥ق). الانتصار فی انفرادات الإمامیة. ج ١، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

صیمیری، مفلح بن حسن. (١٤٢٠ق). غایة المرام فی شرح شرائع الإسلام. ج ١، بیروت: دار الهادی.
طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن. (١٣٩٠ق). الاستبصار فیما اختلف من الأخبار. ج ١، تهران: دارالکتب الإسلامیة.

_____ . (١٤٠٧ق). الخلاف. ج ١، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

_____ . (١٣٨٧ق). المبسوط فی فقه الإمامیة. ج ٣، تهران: المکتبۃ المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة.

عاملی کرکی، علی بن حسین. (۱۴۱۴ق). *جامع المقاصد فی شرح القواعد*. ج ۲، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
عاملی، بهاء الدین محمد بن حسین و ساوجی، نظام بن حسین. (۱۴۲۹ق). *جامع عباسی و تکمیل آن*. ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

عاملی، زین الدین. (۱۴۱۳ق). *مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام*. ج ۱، قم: مؤسسه المعارف الإسلامية.

عاملی، محمد بن علی. (۱۴۱۱ق). *نهایة المرام فی شرح مختصر شرائع الإسلام*. ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

عدة علماء و فقهاء فی الخلافة العثمانیة. (بی تا). *مجلة الاحکام العدلیة*. بی جا: کارخانه تجارت کتب.

العمرائی، ابوالحسین. (۱۴۲۱ق). *البيان فی مذهب الإمام الشافعی*. جده: دار المنهاج.

فاضل هندی، محمد بن حسن. (۱۴۱۶ق). *كشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام*. ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

الکاسانی الحنفی، علاء الدین ابوبکر. (۱۴۰۶ق). *بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع*. بیروت: دارالکتب العلمیه. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). *الکافی*. ج ۴، تهران: دارالکتب الإسلامية.

گیلانی، میرزا حبیب الله رشتی. (۱۴۰۷ق). *فقه الإمامیة (قسم الخیارات)*. ج ۱، قم: کتاب فروشی داوری. ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد. (۱۴۱۹ق). *الحاوی الکبیر فی فقه مذهب الإمام الشافعی و هو شرح مختصر المزنی*. ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه.

مجلسی، محمد تقی. (۱۴۰۶ق). *روضه المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه*. ج ۲، قم: مؤسسه فرهنگی-اسلامی کوشانپور.

محقق سبزواری، محمد باقر. (۱۴۲۳ق). *کفایة الأحکام*. ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

محقق داماد، سید مصطفی. (۱۴۰۶ق). *قواعد فقه*. ج ۱۲، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.

_____ . (۱۳۸۱). *قواعد فقه (بخش مدنی)*. تهران: سمت.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۰). *بحوث فقهیه*. قم: مدرسه الإمام علی بن ابی طالب (ع).

_____ . (۱۴۲۴ق). *کتاب النکاح*. قم: مدرسه الإمام علی بن ابی طالب (ع).

موسوی سبزواری، عبدالاعلی. (١٤١٣ق). مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام. ج ١٩، قم :
السید عبدالاعلی السبزواری.

نجفی (کاشف الغطاء)، حسن بن جعفر. (١٤٢٢ق). أنوار الفقاهة- کتاب النکاح. ج ١، نجف اشرف: مؤسسه
کاشف الغطاء.

نجفی، محمدحسن. (١٤٠٤ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. ج ٧، بیروت: دار إحياء التراث
العربی.

النووی، أبوزکریا محی الدین. (١٤١٢ق). روضة الطالبین و عمدة المفتین. ج ٣، بیروت: المكتب الاسلامی.
_____ . (بی تا). المجموع شرح المهذب. سوریه: دارالفکر.

یزدی، محمدکاظم. (١٤١٠ق). حاشیة المکاسب. قم: مؤسسه اسماعیلیان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی